

# شلوک هولمز

## مرگ قرمز

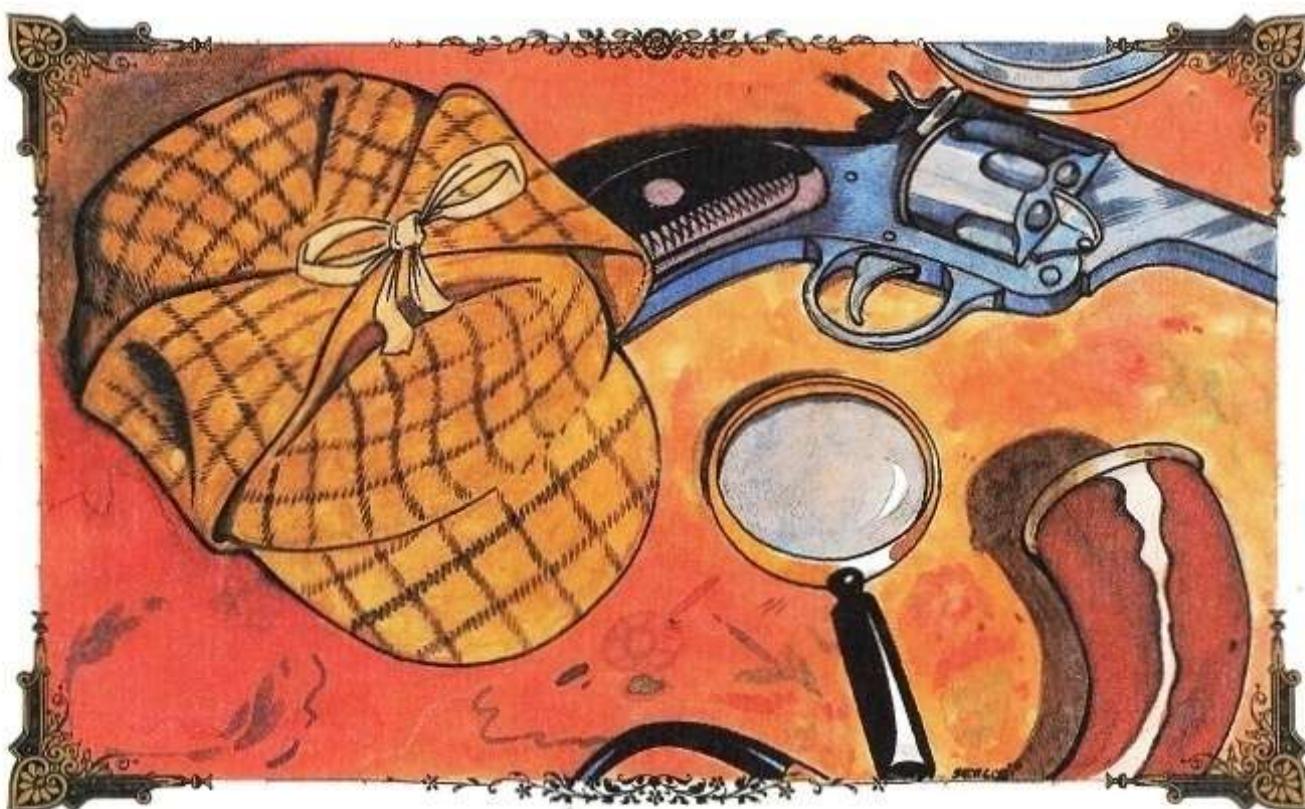
ترجمه: محمد صادق جابری فرد



# شُرلوك هولمز

## مرگ قرمز

سِر آرتور کانن دویل



اقتباس و ویرایش متن: آندره پُل دوچتو

تصویرگر: جی. کلیر

مترجم: محمد صادق جابری فرد

ویراستار: فاطمه جابری فرد



یکی از آن شب‌هایی بود که دوستم شرلوک هولمز به نظر مصمم بود تا همان نقشی را ایفاء کند که من در داستان‌های ساده و کوچک از او به تصویر کشیده‌ام...

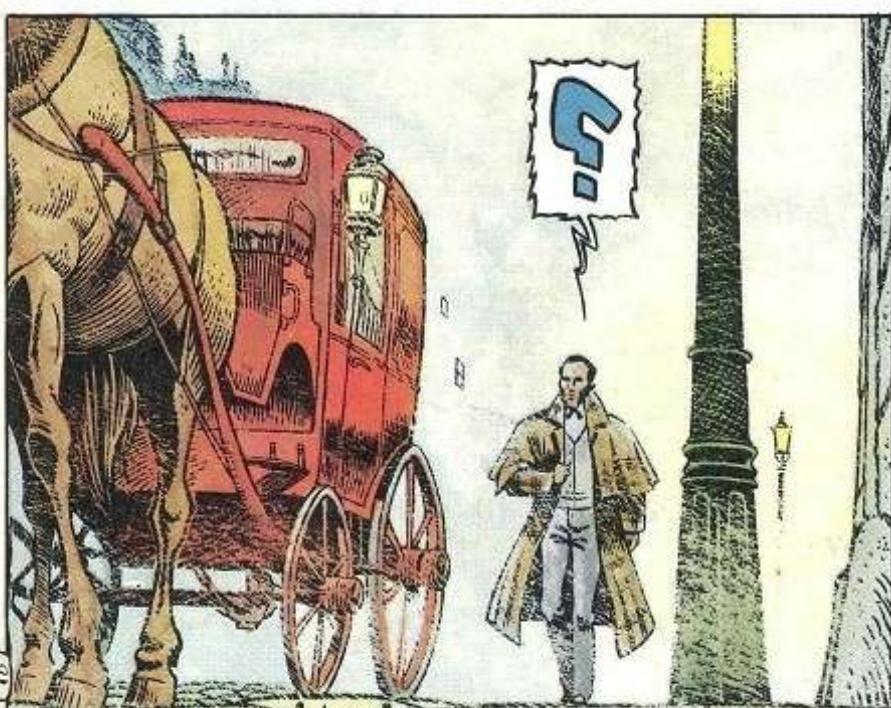


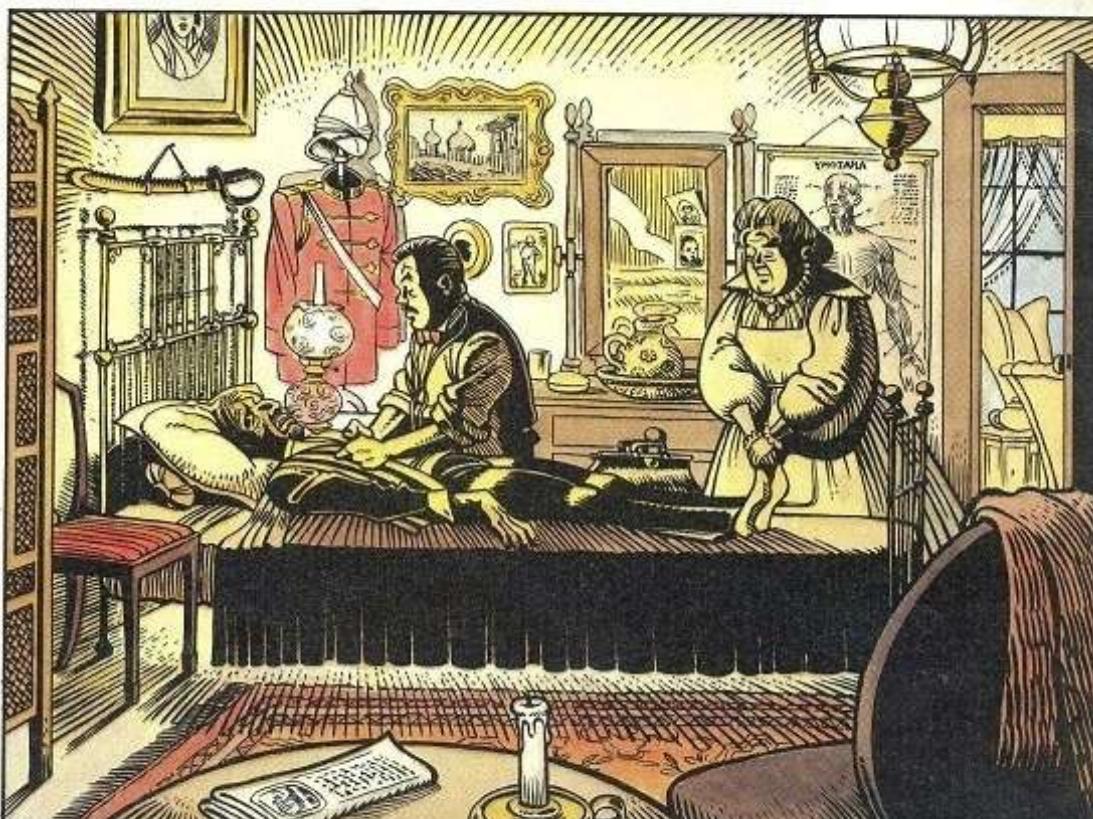
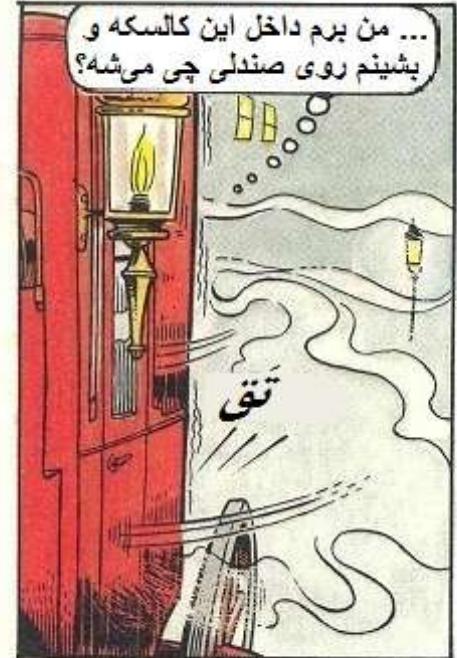
تو خیره شده بودی به مقاله‌ای در روزنامه تایمز: سرهنگ واربورتن عقل از سرش پرید و زشن را کشت. تو سرت رو دو یا سه مرتبه تکان دادی و بعد با پریشانی به تصویر زن جوان نگاهی کردی و بعد هم به شوهرش...



یک شب معمولی که می‌خواستم راحت بنشیتم و استراحت کنم؛ اما هولمز مدام بی توجه و دلگیر و کج خلق می‌شد...







زالوی... قرمزا! فاسدە!!  
نفرت آورده!! همه جا هست!

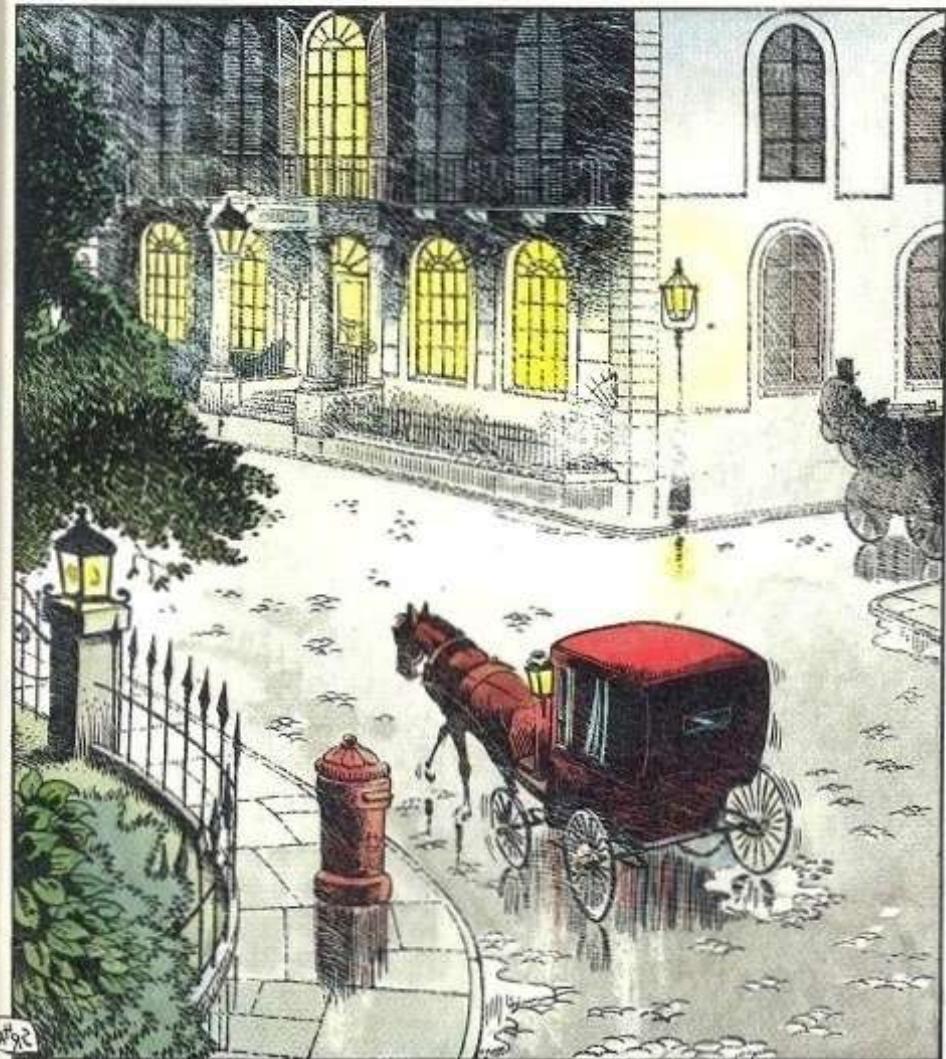
دیگه آروم باش! ما سعی میکنیم  
کمک کنیم تا حالت دوباره بهتر  
باشه!



بدرار تصور کنیم که یه  
نفر در سایه پنهان بوده  
و شلاق رو به اسب زده،  
و اسب هم طوری تربیت  
شده که راه بیفته... و به  
جایی برده!

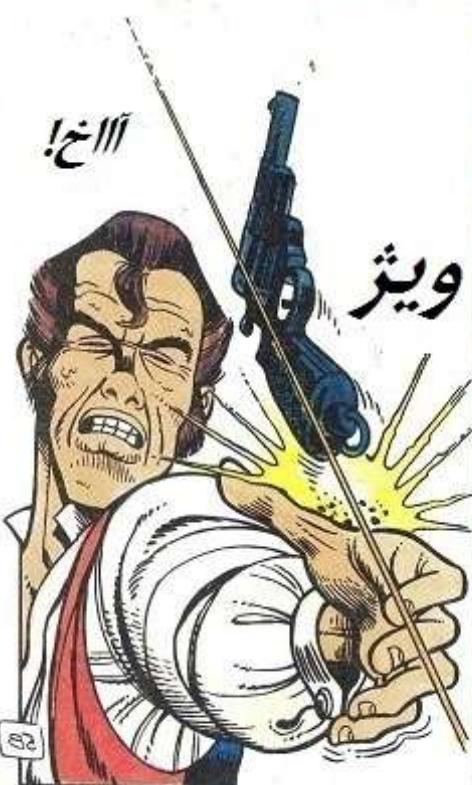
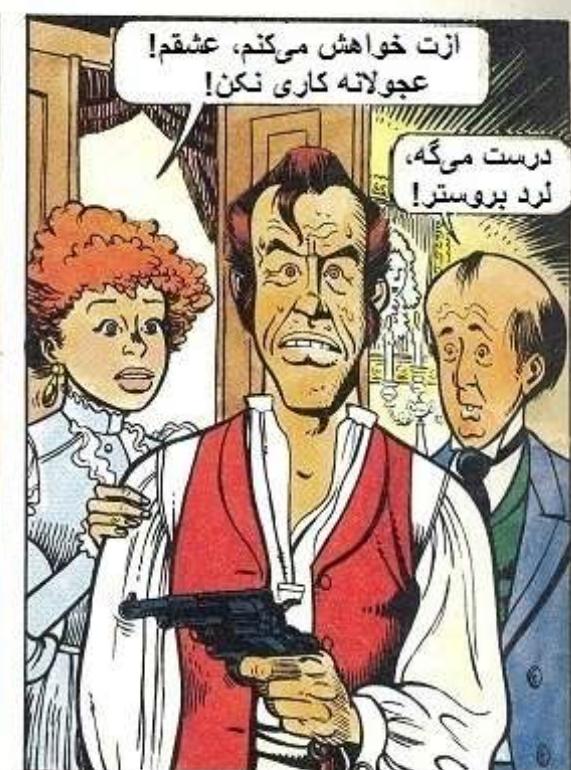
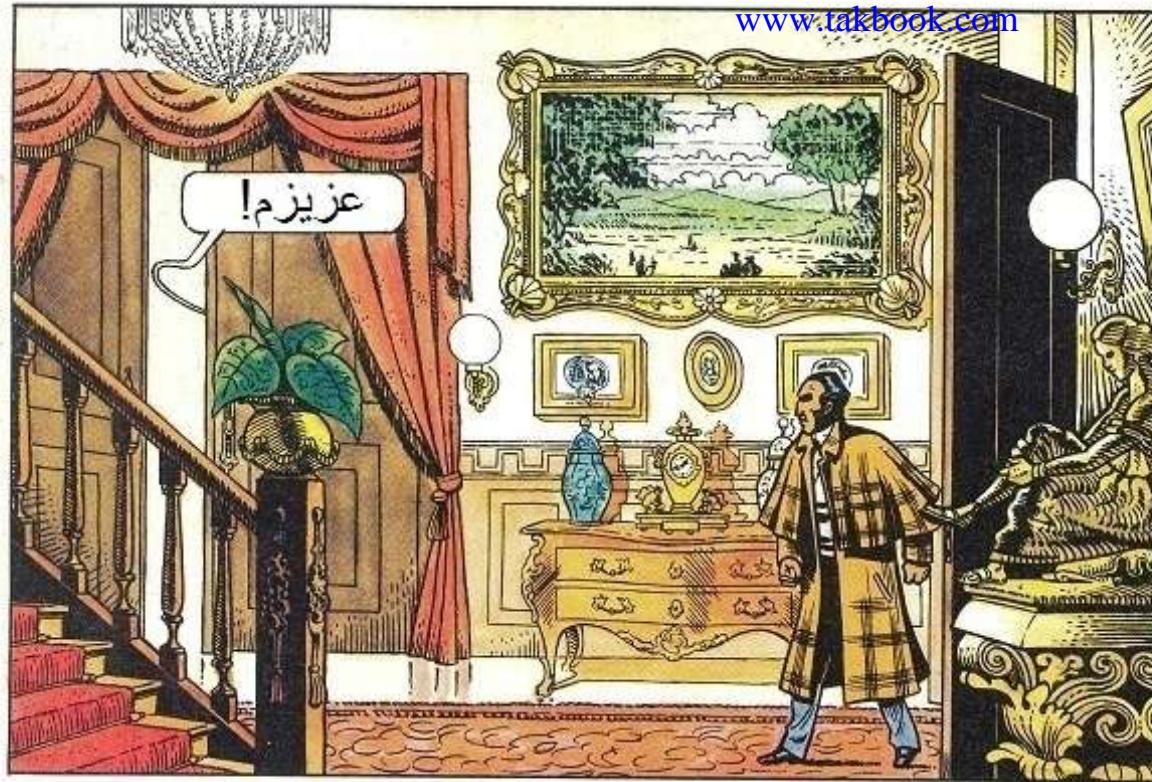


اون تا همین الان کلی خون از دست  
داده... باید امیدوار باشیم که هنوز  
میشه نجاتش داد!



هااااه





متاسفاته اشتباه کردید!  
اسم من شرلوک هولمزه!

خبا، حالا میشه بگی تو کی  
هستی؟ من فکر کدم که تو...

لطفا عذرخواهی من را بپذیرید،  
لرد بروستر!

رجیالد!!

آاخ!

اون مرد می خواهد خودش رو  
یه کارگاه جا بزنه، اما در واقع  
جلاد مرگ قرمزه!

!! خدا را شکر که  
شما او مدید!

شرلوک هولمز!!

مزخرقه! نمی فهمید که  
اینا همش یه حقه است?  
شما دو تا احقيده!... اين  
یه حقه کثيف و شرم آوره!

تو لرد بروستر رو به قتل رسوندی!

به نظر میاد که دقیقا به موقع  
رسیدم اینجا، آقای هولمز ...  
او، عزیز! البته، شاید یه  
چند دقیقه ای دیر کرده باشم!

لسترید! معرفی می کنم؛  
با زرس لسترید از اسکاتلند یارد!

خب! خب! معلومه  
اینجا چه خبره؟



متاسفم! فقط خواستم چیزی گفته باشم! منظورم این بود که... خب، بهر حال، من زالوها رو از روی بدن مرد بیچاره کندمشون، بدنش پر بود از اوتها! اما هنوز وضعش وخیمه... در واقع خیلی وخیم!

... ارباب مرگ فرمز...!  
... ارباب مرگ... ناموئیه...

می بینی، خاتم هادسون؟

آخ! نه! خیلی متزجر کننده است، دکتر! تو نباید از یه خاتم انتظار داشته باشی که...!

یه لحظه صبر کن! این علامت تاتو چیه?  
یه زالو! یه زالوی سرخ!

دوباره داره هذیون میگه! به  
اعتقاد من، هولمز اشتباه میکرد!  
به نظرم این یارو باید خدمتکار  
یا پیشخدمت باشه!

۸۲

آقای هولمز، اون فقط یه اشتباه لپی  
بود! عذر من خوام! لرد بروستر  
نمده... فقط بی هوش شده!

عشق بیچاره من! تو به  
استراحت نیاز داری!

خب به نظرت من قاتلم، آره  
پازیس؟

کالسکه فرمز! یه کالسکه فرمز  
نیدی؟

دقیقا! اما چطور...?

اما احتمالا یه پیام  
بهتون رسیده که یه جنایت  
داره اینجا رخ میده، و منم  
متهمش بودم!

واقعا عذر من خوام!  
او ضاع خیلی عجیبه. اما...

۸۳

یه کالسکه قرمز!!

نديديش... در اينصورت،  
ناپديد شده!

خودت رو  
اينست نكن!

... بله، وايولت، من باید! برام دردناكه  
در مورداش حرف بزنم. بازرس... آقاي  
هولمز... اما بدبيخترين و بيجارهترین  
آدم مقابل روی شماست!

مشکرم كرينجتون، اما بازرس  
حق داره! من می خوام که...  
رجينالد!

لرد بروستر داره به هوش مياد. درسته!  
من ازش چند تا سوال دارم!

دوست من شوك وحشتاكی  
بهش وارد شده!...

بعد از آن، يك کالسکه را صدا زدم. باید  
اعتراف کنم که مست بودم...

اول، می خوام بدونيد که من علاقه زيادي  
به شرط بندی دارم. يك شب، وايولت عزيزم  
را در خانه گذاشت، و به باشگاهم رفتم تا با  
چند نفر از دوستان قمار بازی کنم. كرينجتون  
هم بين آنها بود...

اما اگر ارباب آماده است که زندگيش را بر سر  
«مرگ قرمز» شرط ببندد... می تواند سوار شود!

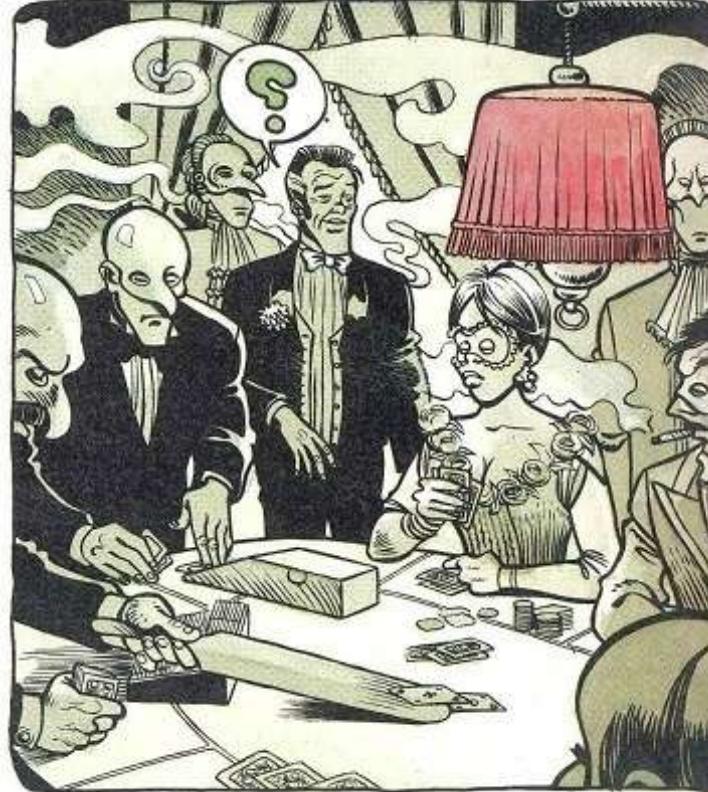
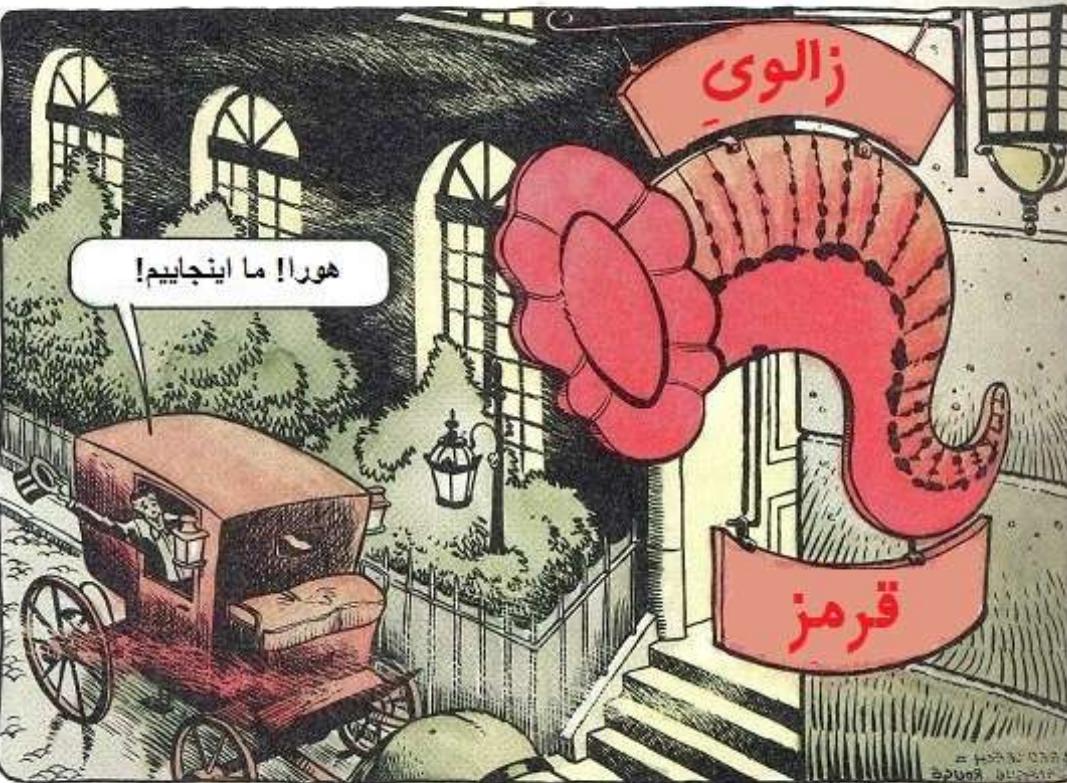
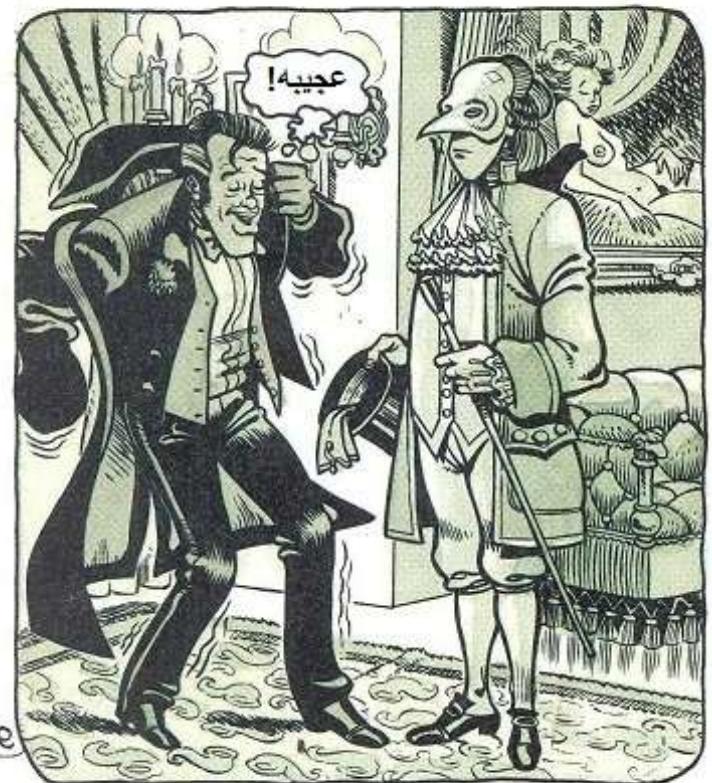
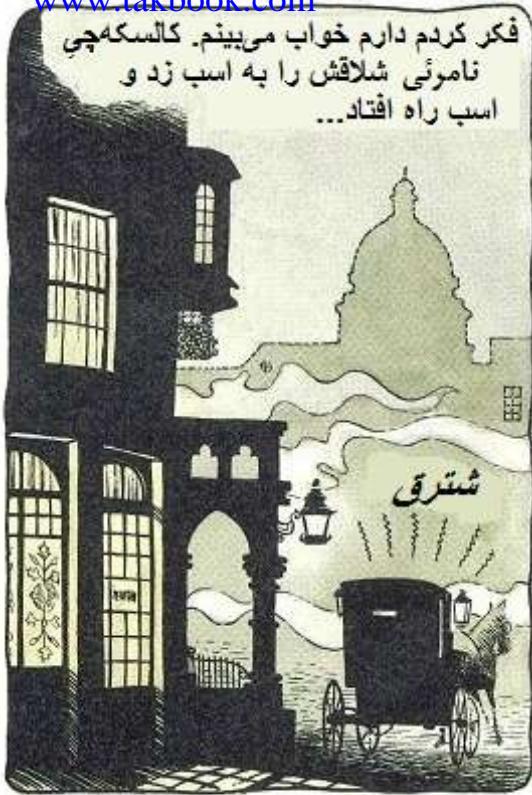
من... من خيلي مست کرده‌ام!  
حتما خيالاتي شده‌ام!...

اگر ارباب من فقط قصد دارد به خانه برگردد،  
نمی تواند سوار اين کالسکه شود!...

اما... اين که  
کالسکه‌چی نداره! پس  
اين صدا از کجا مياد؟



او، چرا که نه؟ فقط یه مرتبه زندگی  
می‌کنم!... نمی‌خوام برم (سکسکه)  
خونه... حالا نمی‌خوام برم خونه... دلم  
رو می‌زنم به دریا!!...





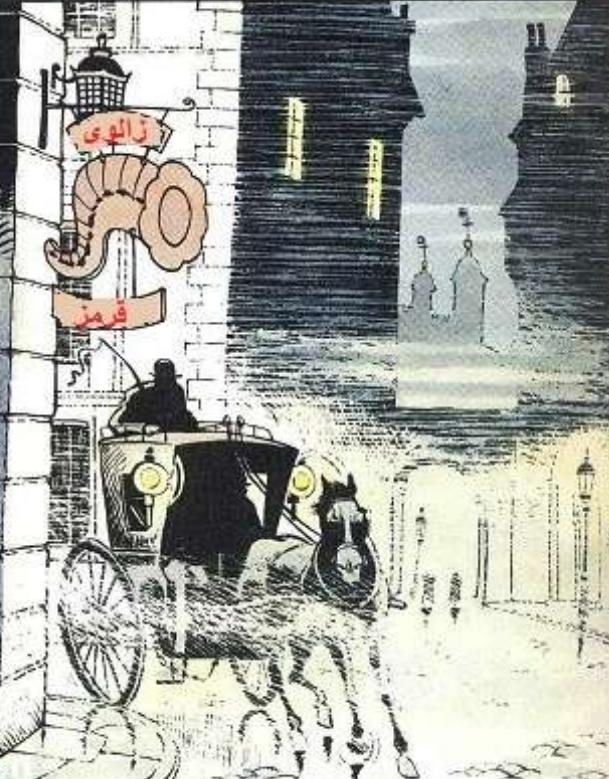
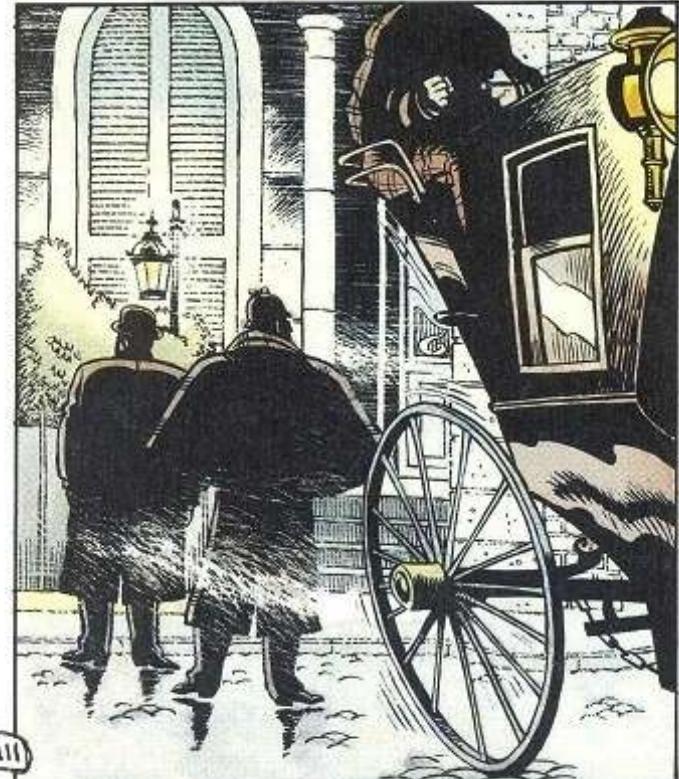
واتسون، تو کی متوجه می‌شی که من حدس نمی‌زنم؟ یه علامت قرمز روی دماغش بهم نشون داد که اون همیشه عینک می‌زد... و ردی از پودر و سایه چشم مشخص می‌کرد، که اون نقش یه پیشخدمت رو بازی می‌کنه...



واتسون، من می‌خواستم یه شب آروم توی خونه داشته باشم و استراحت کنم، اما متناسفانه به نظر میاد باز هم کارهایی برای انجام داریم! کنت رو بیوش، و حتما یه اسلحه گرم با خودت بردار!



اما پوست چروک خوردداش نشون می‌داد که همیشه گریم می‌کنه! فکر کردم باید یه بازیگر بوده باشه، اما نه یه بازیگر خوب، احتملاً بازیگر دوره گرد. در هر حال، احتملاً موریارتی به اون دستور انجام این کار رو داده... که بره خونه‌ی لرد بروستر کار کنه...



چی بود! یه صدایی شنیدم مثل شلاق...  
و یه صدای غرّغیر...

# شترق

## شیوه اسب

این جا چقدر تاریکه! دیر!  
رسیدیم! همه رفته‌اند!

شاید... اما اینجا حتما یه قضیه‌ای داره،  
یه شرارتی، حالا من بینی. باید حواس‌من  
جمع باشه، واتسون!



کالسکه فرمز... کالسکه مرگ فرمز!



اون طوری می‌دوه که انگار...  
زود باش! نباید توی مه گمش کنیم!

اما... اما اون طوری لباس پوشیده  
که شیوه تو به نظر بیاد، هولمز!  
معلومه چه خبر...؟



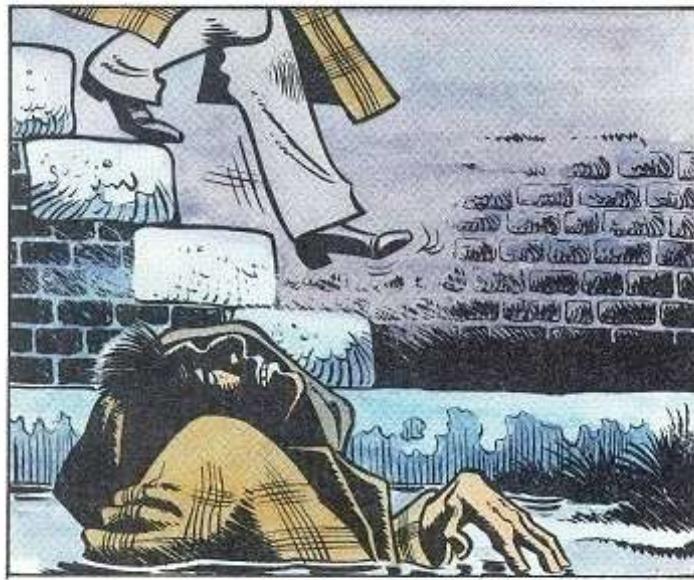
یکی داره میاد بپرون!...  
یه مرد محکوم...

بله، ما باید...



داره به سمت رود تیمز می‌دوه، هولمز!  
طوری می‌دوه که انگار تحت تعقیبه...  
مرد بدیخت کاملا خودش رو پاخته...





اگه اون هیولا هنوز زنده باشه، از اینکه فکر کنم  
چه نقشه‌ای توی سرشن داره، به خودم مولزم!

بیبنم! بیخشید! اینجا چه خبره؟

داشت هذیون می‌گفت. من رو  
یاد اون موریاری شرور  
انداخت. فکر می‌کنی اون هم  
توی این قضیه دست داره؟

تو اونقدر زحمت کشیدی تا دیل رو  
به بیمارستان ببری؛ پس چرا اون  
تلash کرده از اونجا بیاد بیرون و  
خودش رو شبیه من دربیاره؟

از من می‌پرسی، هولمز!...

لطفاً فکر نکنید که قصد دارم تحقیقات  
شما رو به هم بیریزم. فقط می‌خواهم اون  
اشراری که زنگی دوست بروستر رو  
ویران کردن بپیدا کنم!

همینطوره! اما ممکنه  
به سوالم جواب بدی؟

کرینگتون! سلام! متأسفانه باید بگم که  
وضعیت خوشایندی نیست! اما بگو  
بیبنم چی باعث شده تو به اینجا بیایی؟

کرینگتون، من به تو اعتماد می‌کنم.  
ازت می‌خواهم مطمئن بشی که دوست  
بروستر امشب در خونه‌اش رو روی  
هیچ کس باز نکنه!

باشه، من مستقیماً میرم اونجا!  
من تا حدی بلدم با سلاح کار کنم،  
می‌دونید. اگه لازم باشه حاضرم  
تا صبح نگهبانی بدم!

بهتره به بازرس لسترد  
خبر بدیم، اون می‌تونه  
ترتیب انتقال جسد رو از  
اینجا بده!

متاسفانه، ما دیر به اینجا رسیدیم!  
این بدخت بیچاره از وحشت مرد،  
من که سر درنمیارم!

وقتی به ساختمان «زالوی قرمز»...  
رسیدم، کالسکه رو دیدم و بعد شما رو  
که داشتید به سمت رودخانه می‌دویدید!

هولمز! کمینگاه قماربازان... «زالوی  
قرمز»... چراغ‌هایش روشن شده!

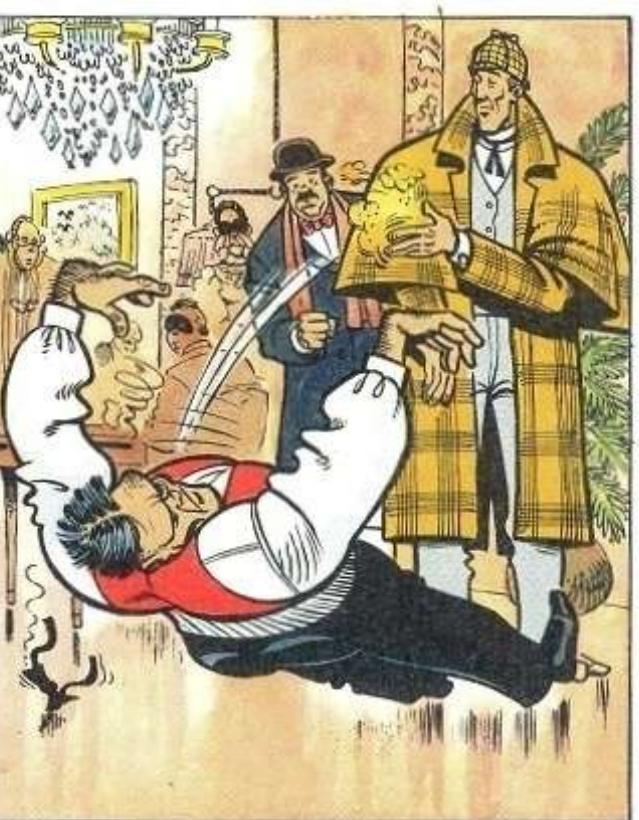
خب، ما دوباره اینجا رسیدیم، اما همونطور  
که انتظار داشتم، کالسکه قرمز غیش زده!

اون مرد خیلی شجاعیه، واتسون! اما متأسفانه  
فکر نکنم که نیروهای شرور از یه هفتتیر  
چندان بترسند! بیا بریم سراغ کالسکه‌مان!



هولمز! اون مرد مثل یه گاو قدرتمنده! بذار من ترتیبش رو بدم، البته هر طور مایلی...

نه! بذار یه کم باهاش بازی کنم، واتسون! اینها همه بخشی از حرفه‌ی تحقیقات پلیسی هستش!



من بین شما هستم اما نمی‌توانید من را ببینید! قمار بازی  
یک کار رشت و غیر اخلاقیه!... من مخالف اختلاف  
طبقاتی و حق مالکیت به شکل موروثی هستم! هر  
کس باید فرصتی برابر در جامعه داشته باشه!

به بیان دیگه، واتسون، اینها با پول هایی  
دارن شرط بندی می کنن که...

ساقت! مرد نامرئی  
صحبت می‌کنها!



نه اینقدر سریع، واتسون! فکر می‌کنم  
که مرد نامرئی هنوز اینجاست... فکر  
نمی‌کنم از اینجا دور شده باشه!!

بله، اما من کنچکاو بودم... حس  
کردم مجبورم بیام... شما هم  
شنیدید؟... اون صدرا رو؟...



خدا! من! بوی پارافین به مشام می‌رسه!...

فۇۋۇۋۇۋۇۋۇت



یه نفر چراغها رو خاموش کرد!  
کنار من بمون، واتسون! دور نشو!



اما فماربازها که از خاموشی ترسیده بودند و دود  
داشت خفهشان می‌کرد، برای نجات جاتشان پا به  
فرار گذاشتند...

[www.takbook.com](http://www.takbook.com)

لعنی، چی شد...؟

وووف

آروم باش، واتسون! آروم باش!  
وحشت نکن!...

خاتمها و آقایون! ازتون خواهش می‌کنم  
آروم باشید! وحشت نکنید!

خب، به قول معروف، تا  
نباید چیزی مردم نگویند  
چیزها! آخ!

کرینگتون! به ما کمک کن تا...

سپس ناگهان...

(سرفه، سرفه)  
آتشنشاتی! من باید... (سرفه!)...  
باید آتشنشاتی رو خبر کنم!

اینجا خیلی دود گرفته، به  
سختی می‌تونم نفس بکشم!

منظورت اینه که...؟



هوم! بهر حال، ما چند تا...  
اهم.... از قماریازها رو  
شناسایی کردیم، اما باید یه  
مقداری....!... محتاط باشیم!

یه موجود نامنی بود که باعث شد  
دل تا حد مرگ بترسه، و یه موجود  
نامنی چراغها رو خاموش کرد و  
این وضعیت رو ایجاد کرد...

تو عقده‌ی موریارتی رو داری، آقای  
هولمز! یه کم بیخیال اون بشو!

اما...

خیلی مطمئن نیستم... شاید الان  
در یه عالم روحانی زندگی  
می‌کنه، و می‌تونه خودش رو  
نامنی کنه!

من موریارتی رو دیدم،  
بازرس! حاضرم قسم  
بخورم!

چرا یه کم برای خودت استراحت نمی‌کنی،  
دوست من؟

نه، واتسون! این مسئله الان دیگه خیلی  
پیچیده شده. و خواهیدن برای کسانیه که  
می‌خوان وقت تلف کن!

حالا جدا از این حرفها، بازرس! صاحب باشگاه  
«زالوی قرمز» کیه؟

چی؟ اوه، همون بوکسور سابق بونی ملقب به گاو نر!  
البته، مشخصه که اون فقط به شکل نمایشی رئیس  
اینجاست! و جاتور حاضر نیست که حقیقتش رو بگه!  
این هم یه راز دیگه، درسته آقای هولمز؟



## خداحفظ، آقای هولمز!



دستا بالا!



پدیدخت بیچاره! این هم مثل دیل روی بدنش پر از زالوهای قرمزه که دارن خونش رو می‌مکن! شاید این هم یه خدمتکار دیگه است!

زنده است؟

قضیه چندان سخت نیست، واتسون عزیز! یه لباس مثل اسکلت انسان بهش پوشوندن، همین! کمک کن این لباس رو دربیاریم!

فکر موکنی تنها یعنی می‌توانی بپرسیش به اتفاق؟

بله، البته! وزنش زیاد نیست!  
اما تو کجا می‌خواهی بربی؟

موریارتی داره ما رو به مبارزه دعوت می‌کنه، واتسون!... برای همین پای مرگ قرمز به در خونه ما رسیده!...

ما سعی می‌کنیم که جونش رو نجات بدیم، هولمز، اما ممکنه دیر شده باشه!  
این مرد بیچاره خون زیادی از دست داده و وضعیتش خطرناکه!

نه! این آقای محترم یه اشراف زاده است، کساتی که دستاشون هیچ وقت کار سختی نکرده! و این دایره کمنگ رو اطراف انگشتش می‌بینی، یه زماتی جای یه حلقه‌ی گرون قیمت بوده...!

من مطمئنم که اوونها می‌توانن این مرد بیچاره رو شناسایی کنن. این هم از طبقه اجتماعی اوونهاست!

تو درست می‌گی، هولمز!  
همیشه درست می‌گی!

کی می‌دونه؟ شاید این اسب تربیت شده، من رو مستقیم ببره پیش ازیاب ناممی‌اش! اما اول، می‌خوام برم دیدن لرد بروستر و همسرش!

برای چی؟

نمی‌دونم واتسون عزیزم! همینطوری  
یه دفعه این اسم به نظرم او مدد!

هی، راه بیفت مشکی! بنز برم!

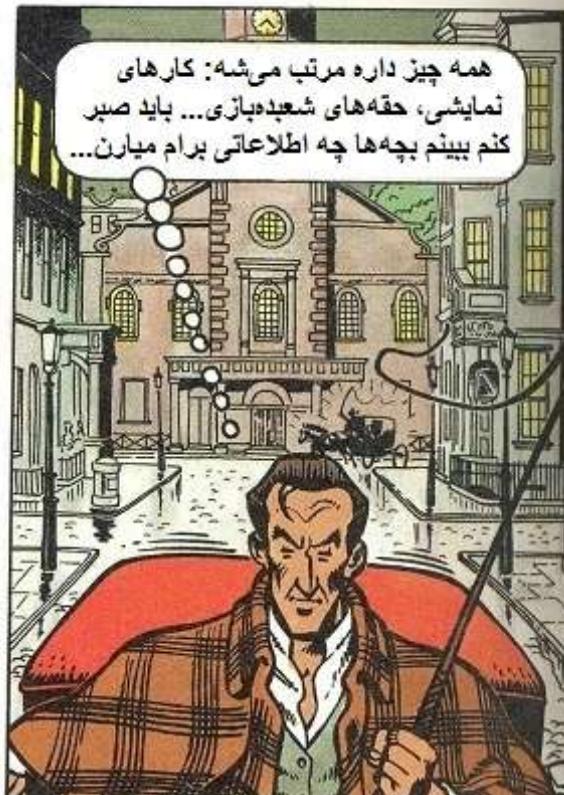
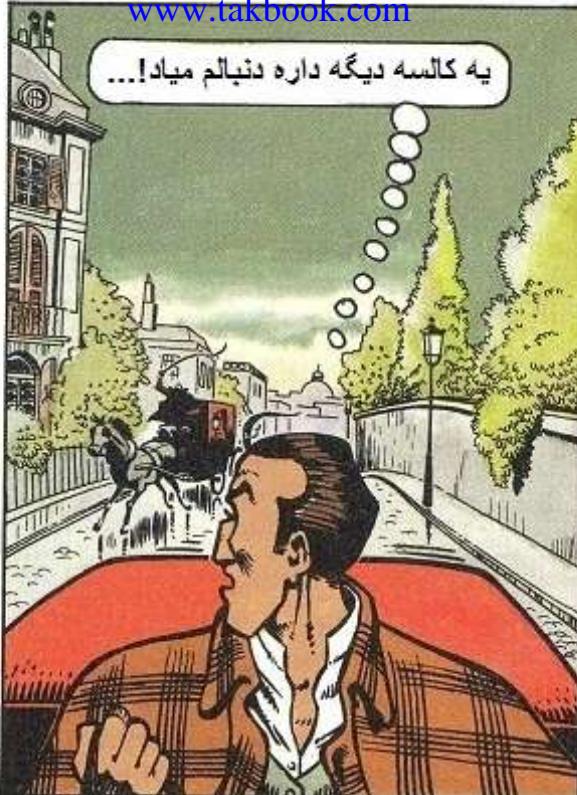
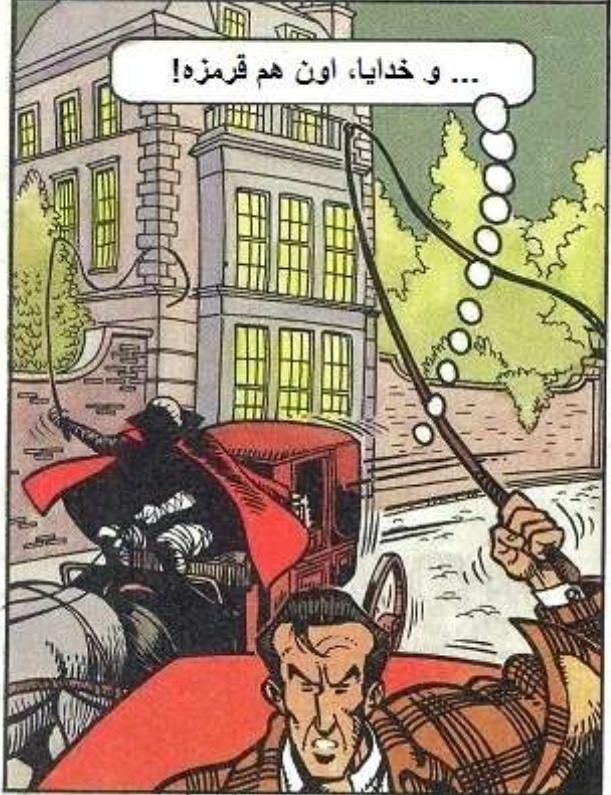
از کجا می‌دونی که اسمش مشکیه؟

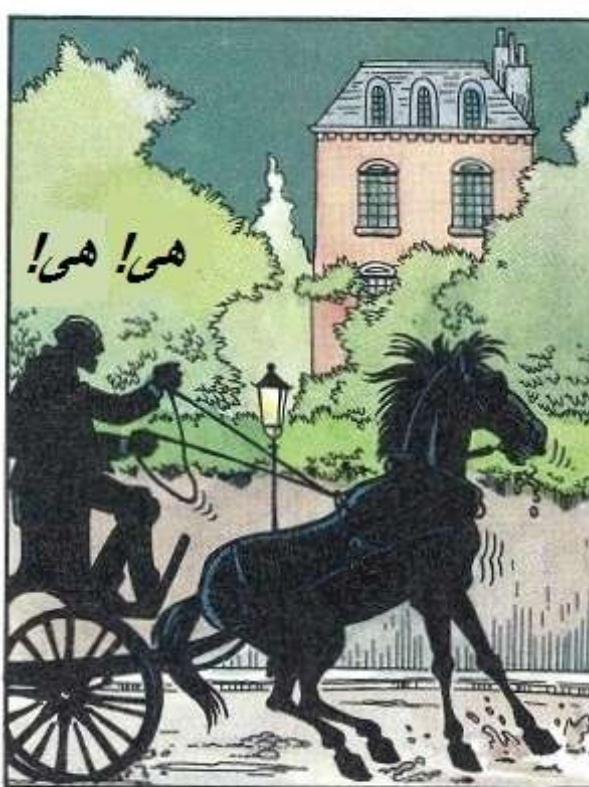
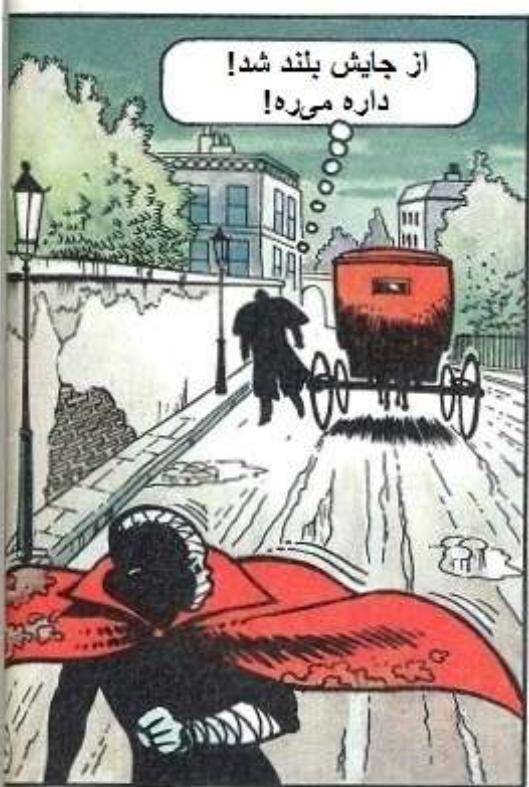


... و خدایا، اون هم قرمزه!

یه کالسه دیگه داره دنبالم میاد!

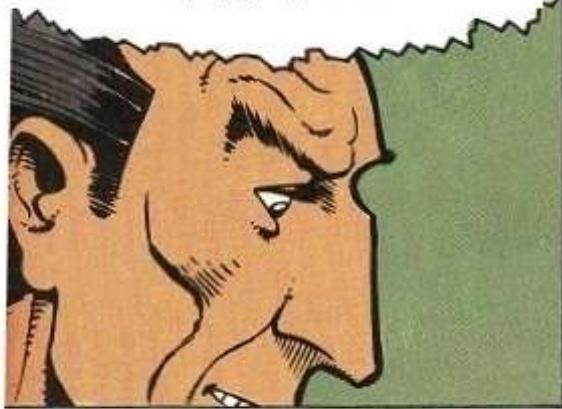
همه چیز داره مرتب میشه: کارهای نمایشی، حقه‌های شعبده بازی... باید صبر کنم بینم بچه‌ها چه اطلاعاتی برام میارن...







ما دوباره همیگر را می‌بینیم هولمز!  
فکر کردی که من را در آیشار رایشباخ  
شکست دادی! اشتباه کردی! حالا من از  
تو انتقام می‌گیرم!



با کالسکه من  
می‌تونیم بریم، هولمز!

هر دو کالسکه قرمز ناپدید شدند.



خیلی اسرارآمیزه... به هر حال،  
لرد بروستر و کرینگتون... اگه  
بتوتید هویت آخرین قربانی مرگ  
قرمز رو تشخیص بدید...  
سپاسگزار خواهم بود...



باور نمی‌کنم! حاضرم قسم بخورم...  
که اون باید همینجا می‌بود!

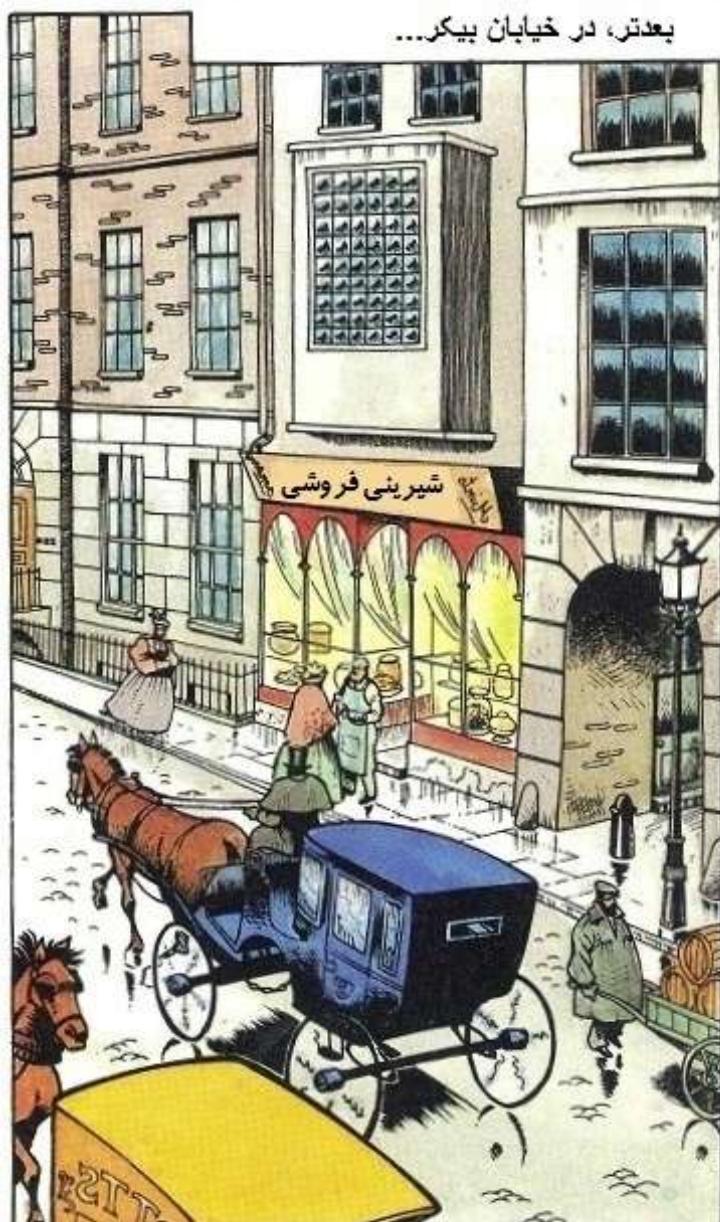
نا... نامنی... بدون اینکه...  
اصلاً بدنش داشته باشه!



حال مهمان ناخوانده  
اسرارآمیزمون چطوره؟



بعدتر، در خیابان بیکر....



لرد بروستر، کرینگتون! این مرد رو می‌شناسید؟

اون می‌گم،  
می‌شناسمش!

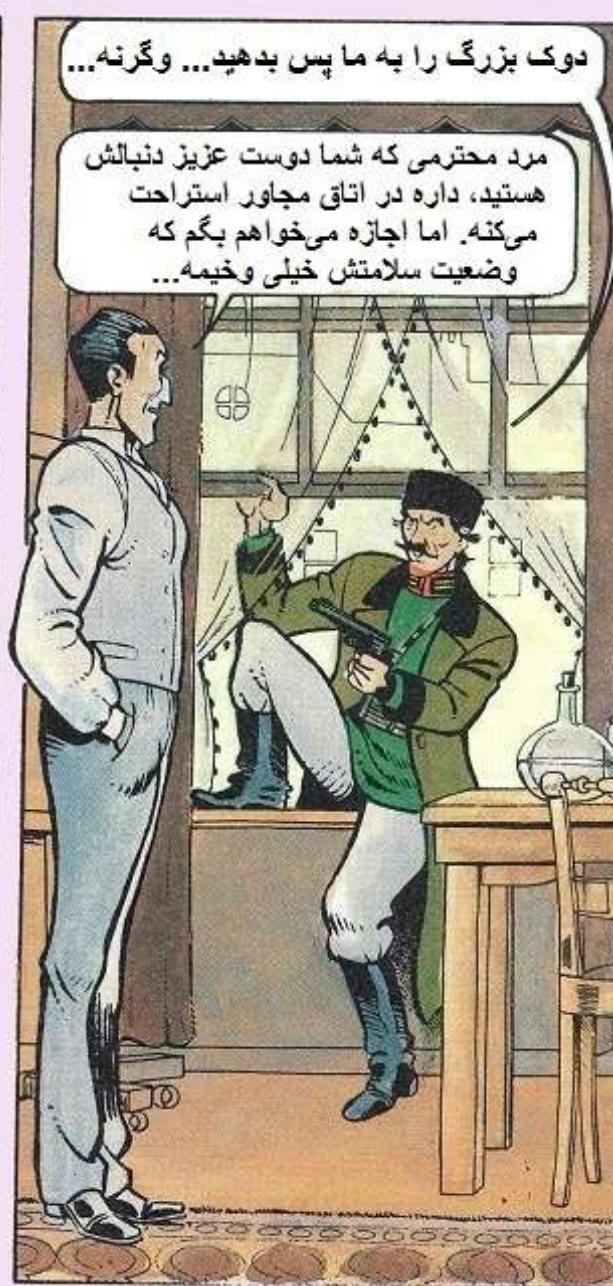
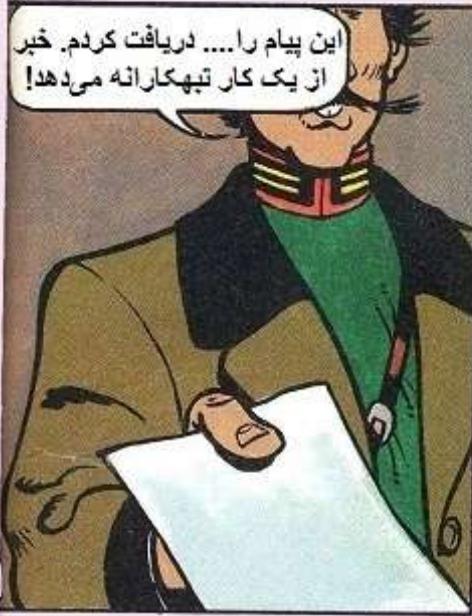




این حرف...!... اصلاً حقیقت نداره.  
این حرف رو تزئید!... حالا صرف نظر از  
این مسئله، شما کی هستید؟

پست فطرت‌ها! شما آدمربایی کردید!

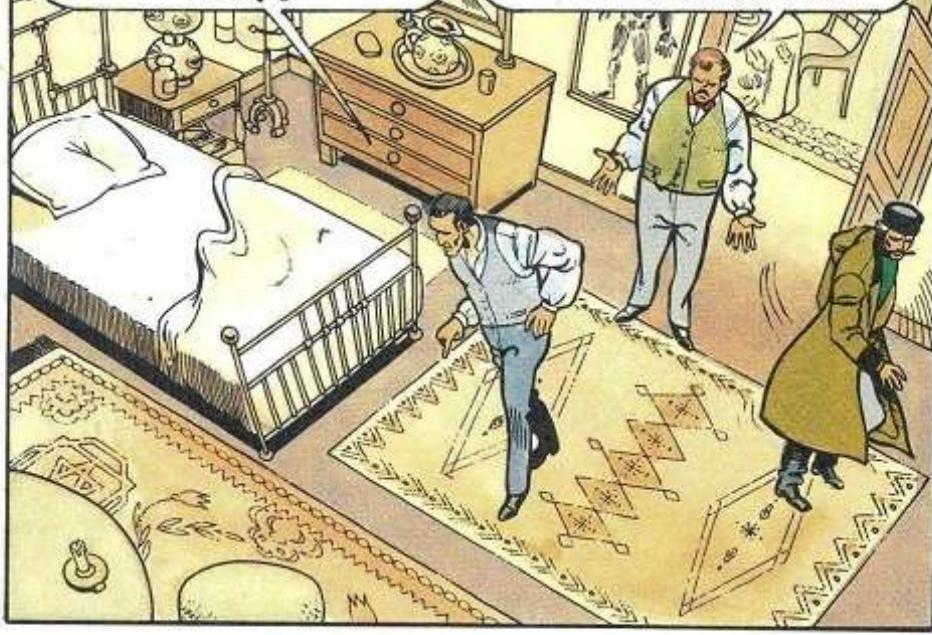
دوك بزرگ را به ما پس بدھيد... و گرنھ...  
مرد محترمی که شما دوست عزیز دنبالش  
هستید، داره در اتاق مجاور استراحت  
می‌کنه. اما اجازه می‌خواهم بگم که  
وضعیت سلامتش خیلی وخیمه...



... مگر اینکه ما ببینمیش!  
خب،... شاید هنوز دوک بزرگ  
اینجاست!

هرگز نمیتوانیم این معمار را حل  
کنیم! هیچ کس تمرنونه از این اتاق  
بیرون برده مگر اینکه...

به خاطر حضرت تزار! چه مصیبیتی... چه  
شارات عظیمی... چطور این اتفاق افتاده...؟  
هولمز، کسی وارد یا خارج  
اتاق نشده! سر در نمیارم!







البته این بار از تفنگ بادی استفاده نکردن! از تیر و کمان استفاده کردن! چه راه قدیمی و جالبی برای فرستادن پیغام!<sup>۱</sup>

آه! دوباره همون داستان قدیمی سرهنگ موران و تفنگ بادیش!

بله، اونها حتی مثل دفعه قبل یه آپارتمان او نظرخواهی باشند، میبینی؟...



اما به نظر میاد که اون میتونه خودش رو ناموش بکنه!

پس من هم میتونم... وقتی که لازم باشه، هولمز هم میتونه!

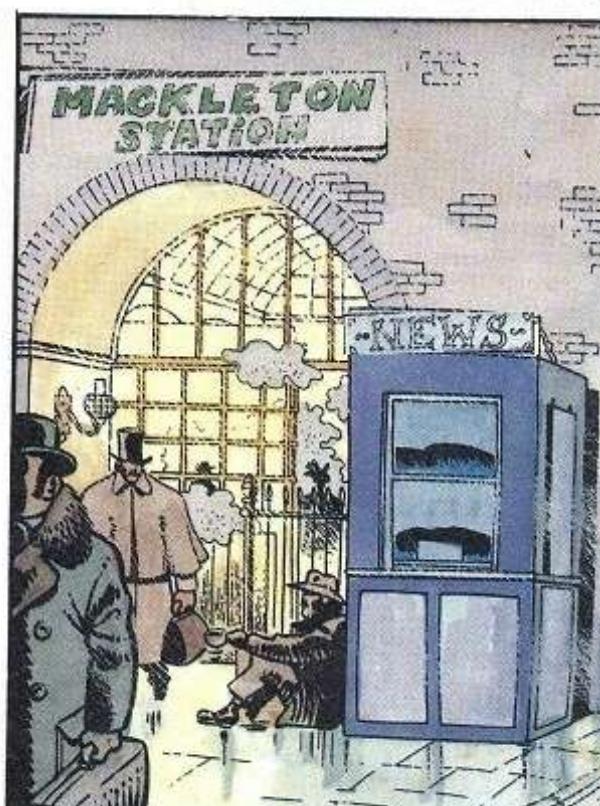
نرو، هولمز! این حتما یه تله است!

موریارتی زنده است! سلطان دنیای جرم و جنایت! اون هیولا شورو! این وظیفه من، یعنی هولمز، هست که دعوتش رو به مبارزه بپذیرم!

هولمز، در نزاع ما در آیشوار رایشنباخ، من هم مثل تو نمدم! اما باز هم، ما به هم مشکل کوچکمان را حل کنیم! ساعت یازده امشب در راه آهن مک-کلتون در شمال انگلستان منتظر تو خواهم بود! موریارتی



آن شب در ایستگاه قطار مککلتون...

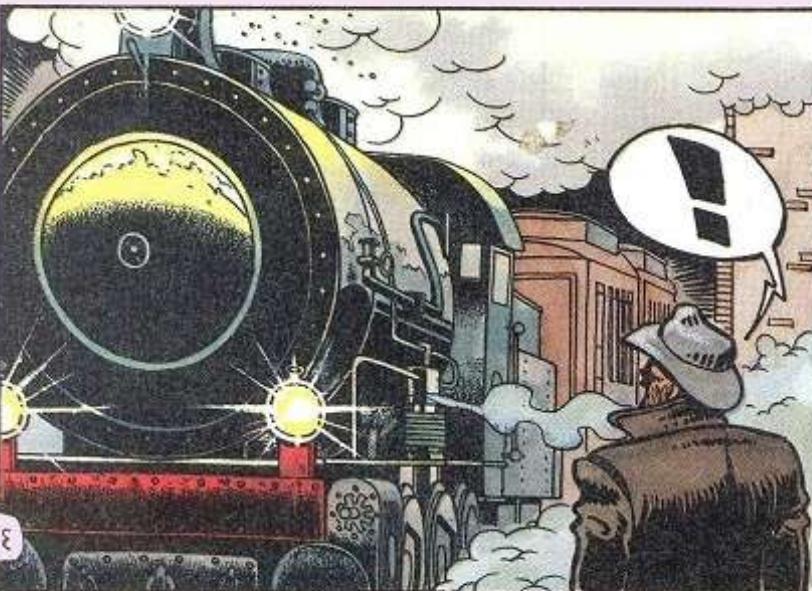
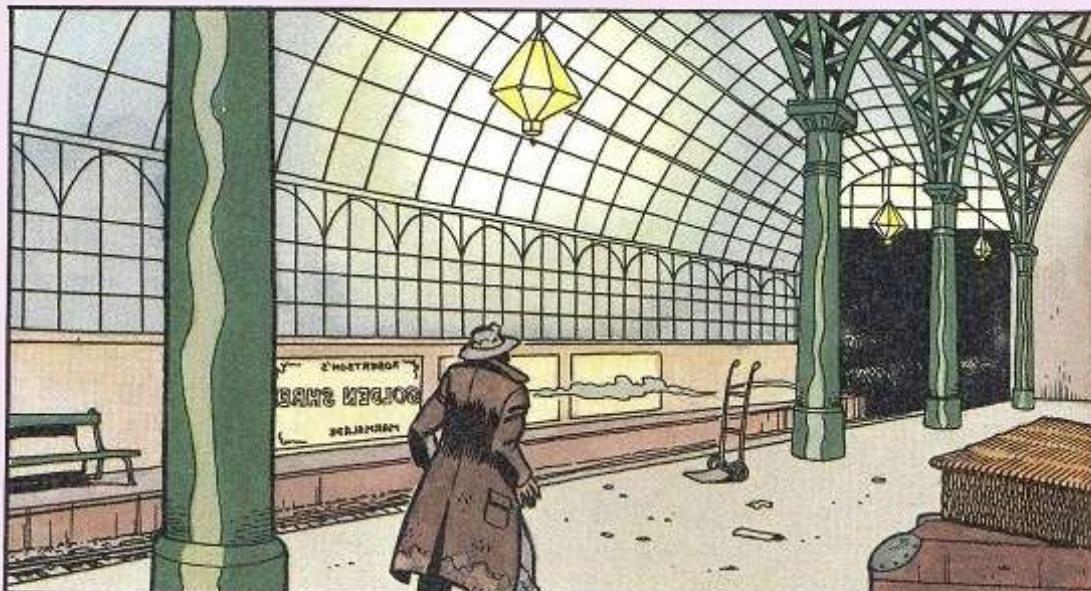


... اون نایقه‌ی شرور هم مثل من خیلی در استنار کردن ماهره... من باید مقابل مردمی که می‌بینم و حتی نمی‌تونم ببینم حواسم جمع باشه!

من جلوی واتسون خودم رو پرجرأت نشون دادم، اما اگر موریارتی واقعاً بتونه خودش رو ناموشی کنه، خودم رو توی دردرس انداختم...

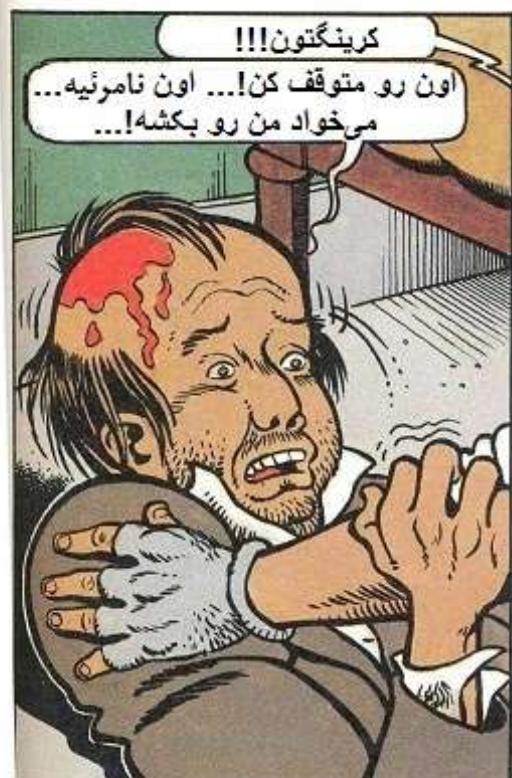
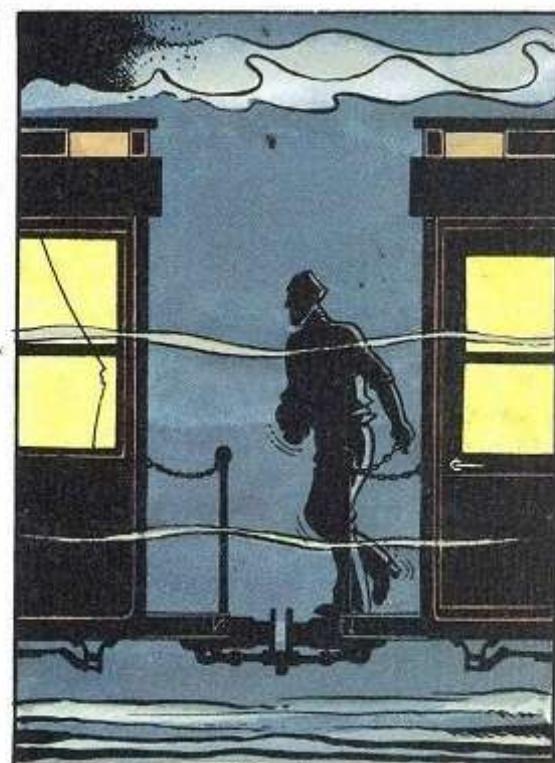
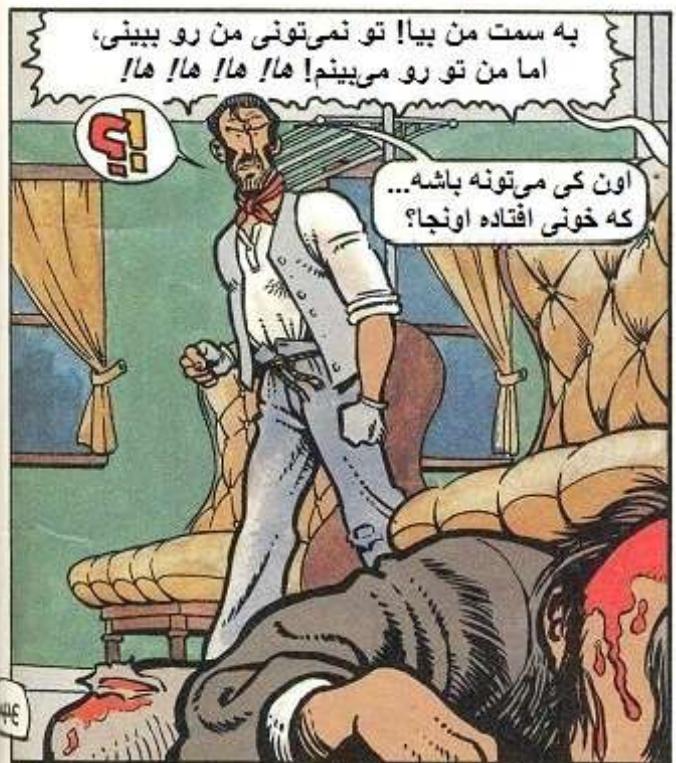
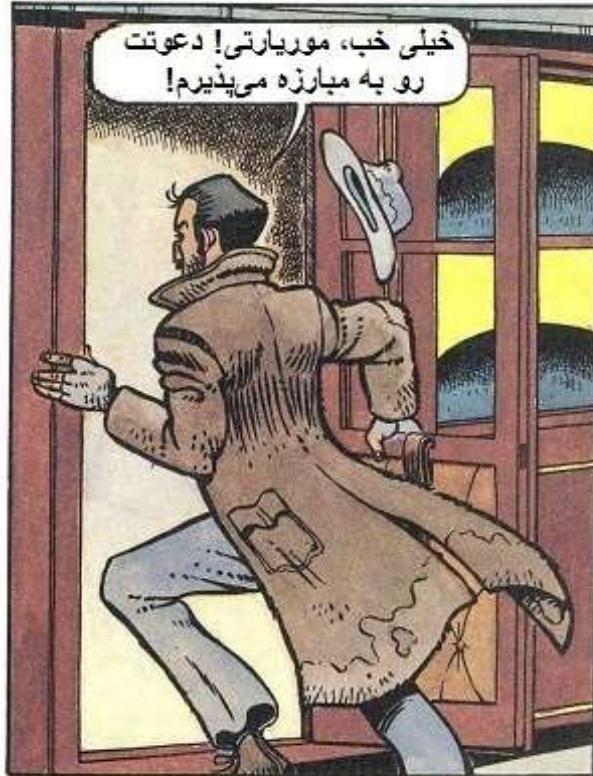
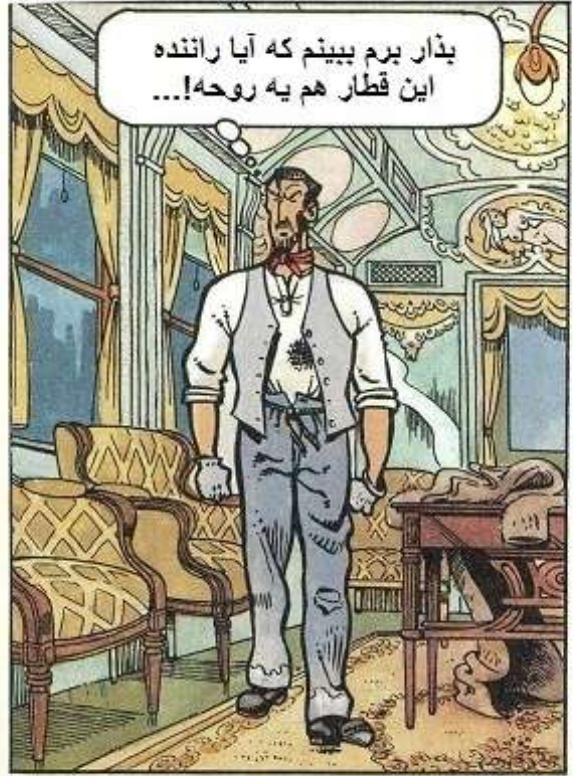


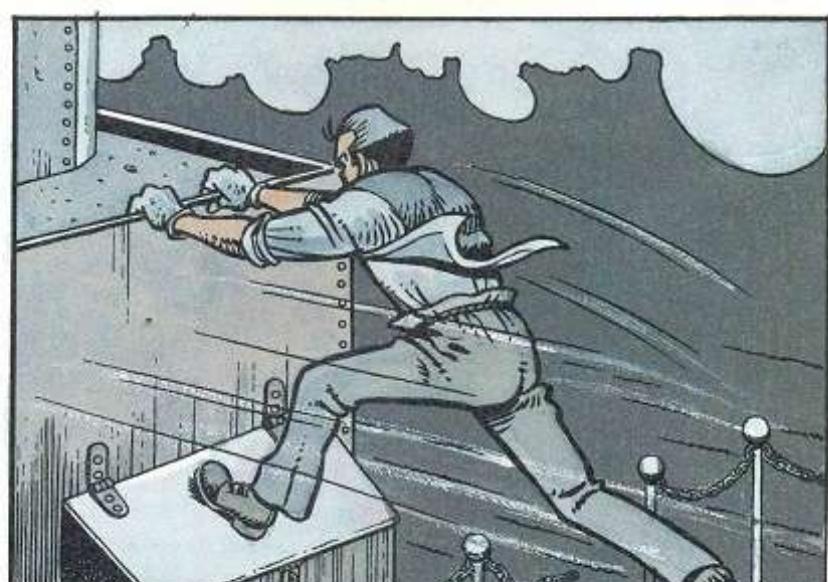
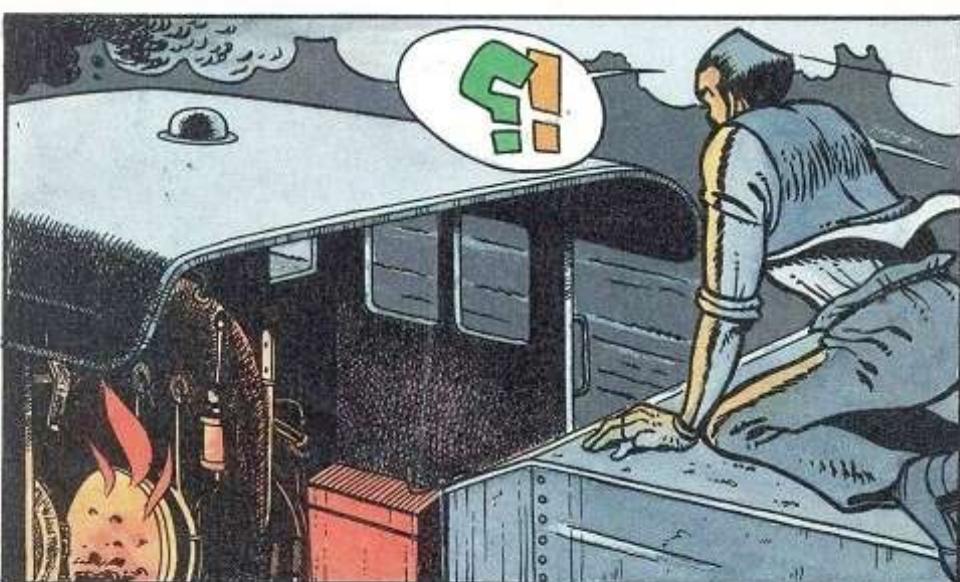
ایستگاه خالی شد! همه‌ی مردم رفتند!  
حالا یعنی موریارتی اینجاست یا نه؟

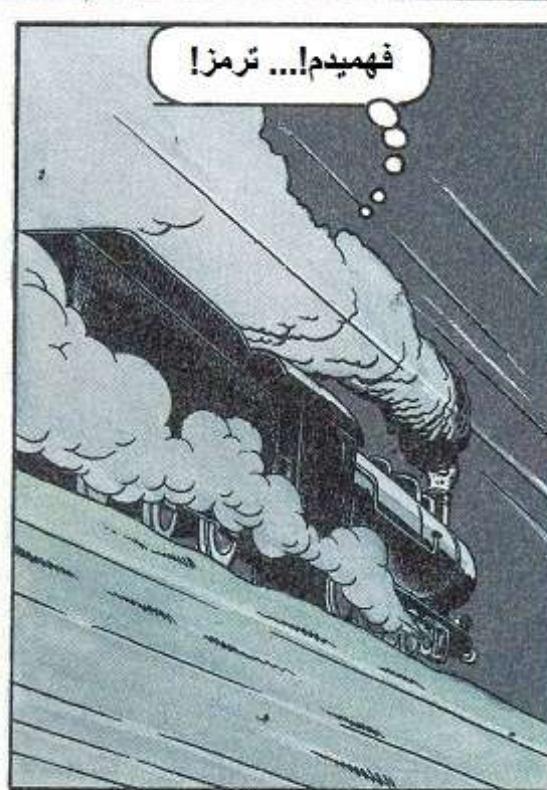


خوب، حالا چیکار کنم!... در باز شد... این یه دعوت برای سوار شدن است... حالا این قطار ارواح قراره من را مثلاً به کجا ببره...؟









مرد نامرئی، آره؟ حالا  
حتما... منتظر مه تاب...



دقیقا در همین لحظه، قطار سرعت زیادی منگیرد.





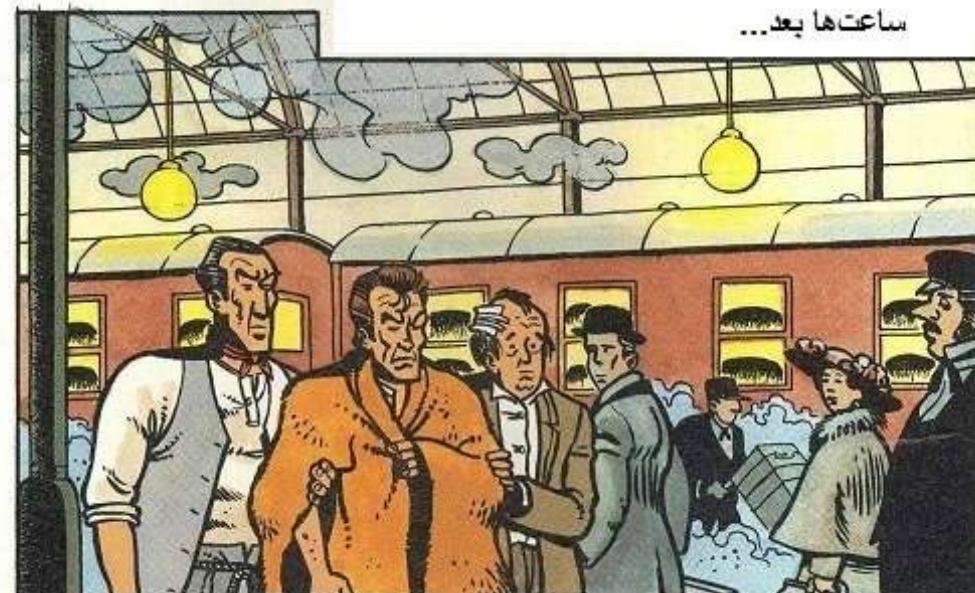
اون فرار کرده! اما ممکنه هر لحظه  
برگرده! ما می خواهیم چیکار کنیم، هولمز؟

ما ایستگاه بعدی پیاده می شیم، و  
سوار یه قطار معمولی می شیم تا  
برگردیم به سمت لندن!

کی این کار رو کرد، رجینالد؟  
اون... اون موجود!... با اون  
باندهای نفرت انگیزی که رویش  
پیچیده...

اون من رو توی یه مخزن زغال سنگ روی  
کرده بود... آقای هولمز!... یعنی من رو انداخته  
بود توی اونجا... نیمه هوشیار بودم... حالا هم  
بدنم پوشیده از این زالوهای نفرت آوره...

لرد رجینالد! تو کجا بودی؟



آنها ابتدا نشان دادند که در حال ترک خانه  
لرد رجینالد هستند، اما بعد از در پشت خانه...

ما صبر کردیم و صبر کردیم.  
دندان‌هایم از ترس به هم من خورد.  
درحالیکه دوست مشهور هولمز،  
خونسردیش را حفظ می‌کرد.

بله، من نگرانم! من فقط فرصت  
داشتم تا چند کلمه‌ای یواشکی در گوش  
لرد رجینالد بپاش توصیه کنم...

کالسکه چی! اینجا منتظر ما بیمون!  
بیا به خونه‌شون برگردیم، واتسون!

تو نگرانی که بدونی چه اتفاقی  
داره توی خونه‌ی اونها می‌افته؟



ففله!

اون صدای کمک از کی بود؟... و اون  
صدای شنیک گلوله‌ها؟... امیدوارم که  
حریف رو دست کم نگرفته باشم...

نگهان...

تق  
تق



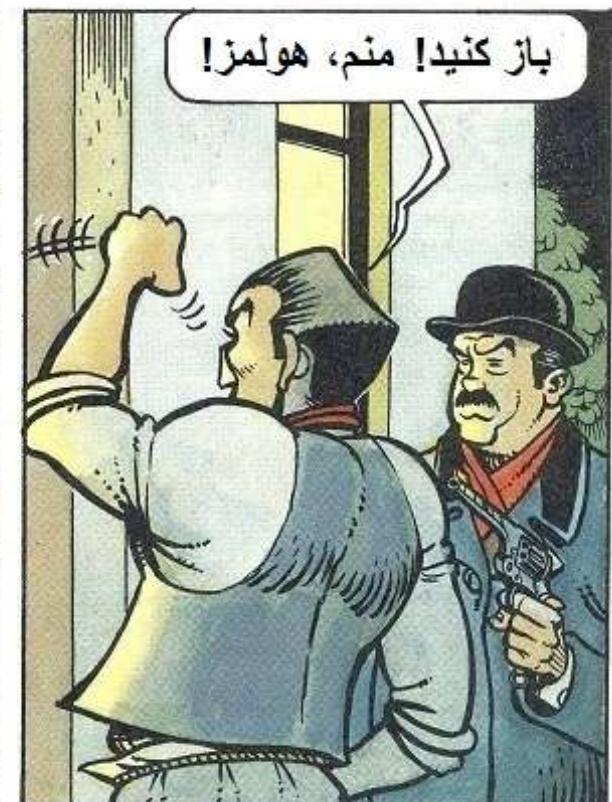
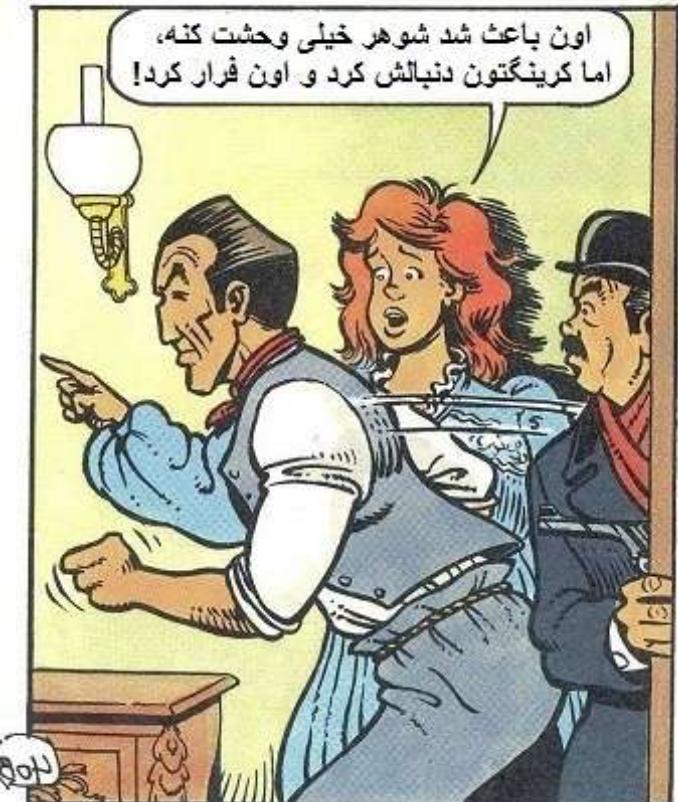
بنگ!

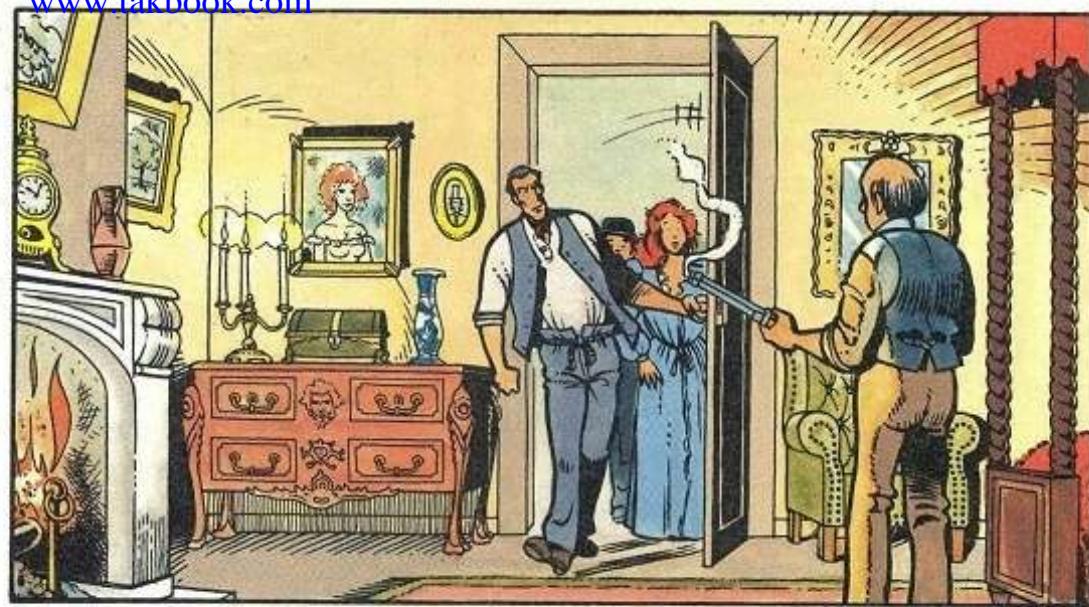
A04

اون باعث شد شوهر خیلی وحشت کنه،  
اما کرینگتون دنبالش کرد و اون فرار کرد!

خدا رو شکر که شما اینجایید، آقای هولمز!  
اون مرد... مرد ناموری... اون به یه طریقی  
وارد خونه شده...

باز کنید! منم، هولمز!





بله، و برای جایی ببینم چطور موریارتی

سعی میکنه این مستله رو حل کنه، هولمز!

از جانب من مطمئن باش!

لرد بروستر حاش چطوره؟

که اون رو هم  
قفل خواهیم کرد!  
اما دودکش چی؟

آقای هولمز، آیا این اتاق برایش  
منه؟ کرکره پشت پنجره رو  
بستم، و فقط یه در باقی مونده...

من... به استراحت نیاز دارم... استراحت...  
اما اگر یه کار ازت بخواهم، هولمز، اینه که  
من رو از دست مرگ فرمز نجات بدی!

اوی بیهوش شده!... خیلی شوکه  
شد... شاید داره به هوش میاد...

به من اعتماد کنید،  
لرد رجینالد!

من... میتونم صدات  
رو بشنو، هولمز!

من اینجا پیش شما میمونم،  
اگر پراتون مستلهای نیست!

من اینجا  
میمونم!

فکر کنم همین کارها کافی باشه!  
ما در رو قفل کردیم، و این کلید  
از مقابل چشم هامون کنار نمیزه!  
شاید شما هم بخواهید کمی  
استراحت کنید، باتو وایولت...  
کرینگتون تو چی؟

نمیدونم! میذاریم آتش روشن باشه!  
اینطوری خود شیطان هم سعی نمیکنه  
از این راه وارد بشه!

ما یک راه داریم! حتما یه مشکل اضطراری رخ  
داده که اون او مده! من مورم و میارمش  
داخل، اما تو حواست به در باشه، واتسون،  
مبادا اوضاع از دست خارج بشه!

از جانب من مطمئن باش!

باز کنید! من هستم،  
ما یک راه داریم!

پس هیچ کسی نمیتوانه بیاد داخل اتاق! یه مستله  
کار آگاهی برای یه آدم خبره، درست میگم واتسون؟

بله، و برای جایی ببینم چطور موریارتی  
سعی میکنه این مستله رو حل کنه، هولمز!

ما یک را فت! چی باعث  
شده بیایی اینجا؟

آه، بله! یادم! اسمش آقای  
اسمیت بود یا آقای براؤن؟

اون در مورد مسئله امنیتش خیلی سهل انگار  
بود! اما حالا به هر حال، شرلوک تو اینجا داری  
چکار می کنی؟ من او مدم اینجا، چون نتوانستم  
توی خونه اات در خیابان بیکر پیدا یات کنم!

مگر ایشون یه سری محافظ  
برای خودش نداره؟

متاسفانه، همونطور که من دونی،  
ایشون علاقه داره ناشناس در  
شهر بگردد...

شرلوک، تخته وزیر رو ریودن!  
موریارتی، در برایر آزادیش صد هزار پوند  
درخواست کرده... در غیر این صورت، اون رو  
با «زالوی قرمز» شکنجه می ده!

در پاسخ به سوالت، ما یک را فت، ما اینجا یم تا از  
لرد رجینالد محافظت کنیم، که شوکه شده، اما زنده  
است. و در اتاق مجاور داره استراحت می کنه!  
هیچ کس نمی تونه بره سراغش!

پس نقشه موریارتی اینه، درست می گم؟ تهدید  
لرد رجینالد و دوک بزرگ، بعد ریودن تخته وزیر،  
ونها یتا به زانو در آوردن کل امپراتوری!



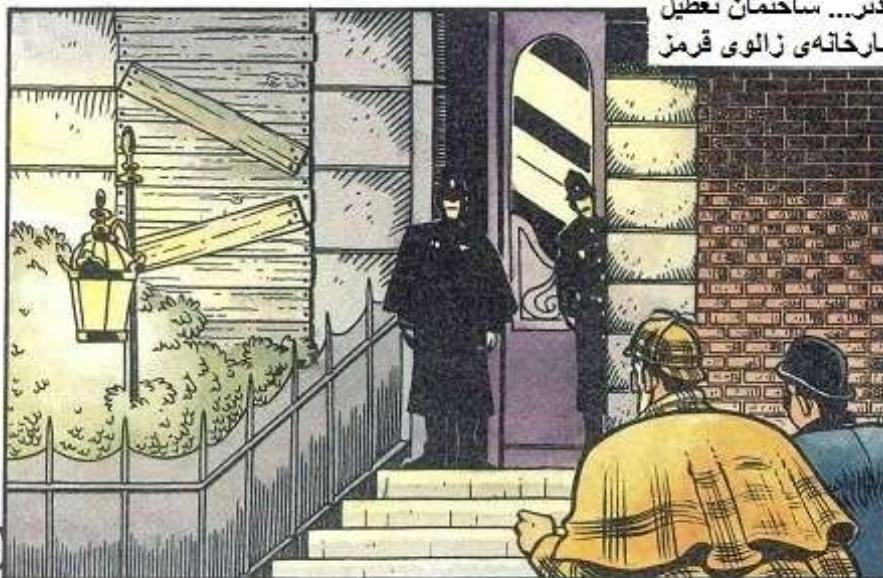
اون مرده! مسموم شده،  
به نظرم، با سیاتور یا  
استریکنین!



دوك بزرگ و دیگران همه به قمارخونه‌ی «زالوی قرمز» برده شدن، تا با تقلب‌هایی که اونجا انجام می‌شد ثروتشون رو بیاژن. اگه از پرداخت پول سر باز می‌زدن، یا تهدید می‌کردن که کار قمارخونه رو افشا می‌کنن، با زالوهای تشهه شکنجه داده می‌شدن، مثل همون بلایی که سر دبل بیچاره آوردن، بازیگر تئاتری که نقش پیشخدمت رو بازی می‌کرد!



بله، واتسون! باتو واپولت و کرینگتون نقشه‌ای شیطاتی داشتند، تا به اموال ژرومندان و اشراف دست بیابند، و اولین نفر هم خود لرد رجینالد بود!





هولمز، دست از تعقیب من بردار!...  
و گرته نخستوزیر رو می کشم!...

عوضی‌ها! از نخستوزیر مثل  
یه گروگان استفاده می کنند!

اونجا هستند!

خیلی خب!



بایا تعقیشون کنیم. سریعتر!...

نه. تا ما بخواهیم دریچه مخفی رو بازود  
باز کنیم، اونها از طریق توئی که زیر  
دریچه هست فرار کردند. پس بهتره به جای  
موریارتی، به فکر چون نخستوزیر و  
سلامتی اون بشیم!



اون صدای موریارتی رو تقلید می کرد  
و واتمود می کرد که موریارتی ناموئی  
شده. رد پاها یادته، یا قاضیه آتش‌سوزی  
توی قمارخونه‌ی «زالوی قرمز»؟ ما  
فکر می کردیم که یه موجود ناموئی  
پشت اون قضایاست، اما همه‌اش کار  
کرینگتون بود!



خب، می‌دونی، کرینگتون هم مثل دیل یه  
هرمند بوده، اونها کنار هم کار می کردن.  
اسم هنری اون اسکاتی بود، و تخصصش  
هم تکلم مخفی، مثل در اوردن صدا به جای  
عروسک‌ها! اون پوستر تبلیغاتی یادته؟



ممنونم، هولمز! این کشور تا ابد از خدمت  
تو سپاسگزار خواهد بود!

اما اگه موریارتی ناموئی نبود، پس می‌شه  
بگی چطور اون کارها رو می‌کرد...؟



من همین الان می‌رم خونه و این داستان رو  
به نگارش درمی‌بارم. اسمش رو هم می‌ذارم:  
«مرگ قرمز»! عنوان خوبیه، نه؟

حیف استعدادت نیست که بخواهی...!... با  
نویسنده‌ی هدر بدی؛ اما نمی‌توانی این کار رو  
بکنی! به خاطر مصالح سیاسی، این ماجرا رو  
نمی‌شه بیان کرد، احتمالاً تا صد سال آینده!



وقتی اون رو در تختخواب گذاشتند،  
زنش سعی کرد که بهش سم بده،  
لرد رجینالد واتمود کرد که مرده، این  
نقشه من بود!... و پیش از اینکه  
ما در رو قفل کنیم، کرینگتون صدای  
لرد رجینالد رو تقلید کرد، چون فکر  
می‌کرد که مرده! خیلی ساده است،  
واتسون عزیز!



پس اون مرد توی قطار کی بود؟  
همونی که باتدیپیچی شده بود؟

خب، اون باید موران بوده باشه، یعنی فرشته انتقام  
موریارتی. وقتی من قاضیه رو فهمیدم، مخفیانه به  
لرد رجینالد هشدار دادم که همسرش وایولت و  
کرینگتون نقشه قتل اون رو دارن. باتو وایولت  
می‌خواست دارایی‌های شوهرش رو به ارث ببره!





مردی بیرون خانه شرلوک هولمز روی پله‌ها افتاده. او از شرلوک هولمز خواهش می‌کند که جانش را از دست «زالوی قرمز» نجات بدهد.

اما زالوی قرمز چه چیز می‌تواند باشد؟

تحقیقات، هولمز و واتسون را به یک قمارخانه می‌رساند. آنها متوجه می‌شوند که پایی اشخاص مهمی وارد این ماجرا شده.

اتفاقات عجیبی در حال رخ دادن است. چه کسی پشت تمام این قصایاست؟ آیا ممکن است این کارها نقشه‌ی دشمن اصلی هولمز، موریارتی، باشد؟

چطور کارگاه مشهور این معمرا حل خواهد نمود؟

شرلوک هولمز  
مرگ قرمز

سر آرتور کافن دوبل

